

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلبی بسیار کوتاہ با مسیحیان

مؤلف: دکتر محمد بن عبداللہ السحیم

مترجم: پدرام اندایش

نام کتاب: مطلبی بسیار کوتاه با مسیحیان

مؤلف: دکتر محمد بن عبدالله السحیم

مترجم: پدram اندایش

ناشر: بوکان - انتشارات

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۶

چاپ: بوکان - رامان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

مقدمه‌ی مترجم:

به نام الله و به یاد الله و برای الله، مطلبی بسیار مختصر است درباره‌ی رد مسیحیت که یکی از ادیان الهی بوده است، ولی دست خوش تغییر شده است. مسیحیان می‌گویند: هیچ دینی تحریف نمی‌رود و این که مطالب تورات با انجیل فرق می‌کند به علت شرایط زمانی و مکانی است. نکته‌ای را که باید خاطرنشان کنم این است که یهودیان وقتی موسی عليه السلام آنها را چهل روز تنها گذاشت، گوساله پرست شدند، پس چطور ممکن است بعد از این مدت زیادی که گذشته است، دین آنها تحریف نرفته باشد و همچنین در بین انجیل‌های مسیحیت اختلاف وجود دارد و انجیل برنابا^۱ کاملاً موافق اسلام بوده و مسائل انحرافی در آن وجود ندارد. نا گفته نماند

^۱ - این انجیل به زبان فارسی در سایت ketabnak.com

جز یک مورد تمامی متون ترجمه شده‌ی این مطلب در کتاب مقدس از این کتاب برداشته شده است: «کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است و بنفقه‌ی جماعتِ مشهور به بَرِبَتِش و فورِن بَیَل سوسائیتی دار السلطنة لندن مطبوع گردید در سال ۱۹۵۴» ان شاء الله اسم کتاب را درست نوشته باشم، زیرا آن نسخه‌ای قدیمی بود و کاملاً خوانا نبود، ولی مطالبی که از کتاب مقدس آمده است، آشکار بوده و عیناً نقل قول شده است. باید خاطر نشان کنم که تمامی علائم ، و ؛ و ؟ و ! و مطالبی که در () یا [] آمده است توسط این جانب زیاد شده است تا درک مطلب آسانتر شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و ستایش برای الله است که فرزندی بر نگرفته است و در پادشاهی برای او شریکی وجود ندارد. از روی ذلت کسی را به یاری نگرفته است و او را به بزرگی و عظمت یاد می‌کنم. شهادت می‌دهم که پرستش شونده و معبود برحق جز الله وجود ندارد و یکتا و بی-شریک است و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی وی می‌باشد، صلی الله علیه وسلم تسليماً کثیراً.

این مطلبی بسیار کوتاه است^۱ که آماده کرده‌ام و می‌خواهم توسط آن اصل مسیحیت و واقعیت آن را بیان

^۱ - امید دارم که این مطلب کوتاه نتیجه دهد و از هر کسی که آن ترجمه می‌نماید خواهانم تا از نصوص ترجمه شده از تورات و انجیل به همان زبان، استفاده نماید.

دارم. اولین هدف من مخاطب قرار دادن مسیحیان می‌باشد، تا ایشان در اصل عقیده‌ی خود نگرشی داشته باشند و بدانند که چگونه این دین الهی تغییر کرده است و به صورت دیانتی بشری در آمده است. برای اثبات سخنان خود دلایلی را از تورات و انجیل بیان کرده‌ام تا دانسته شود که من فقط حق را می‌خواهم بیان کنم و هدفم این است که به سوی راه درست راهنمایی نمایم. کمک خواهنده از الله تعالی می‌گویم:

اصل مسیحیت رسالتی الهی مثل دیگر رسالتها بوده است، مانند رسالتِ نوح، ابراهیم و موسی علیهم الصلاة والسلام. همچنین دینهای الهی در مسائل اساسی عقیده به مانند ایمان به الله یکتای بدون شریک یکی بوده‌اند و این که او نه زاده است و نه زاده شده است و همچنین در ایمان به ملائک، آخرت و قضا و قدر و خیر و شرّ آن و ایضاً ایمان به رسولان و پیامبران با یکدیگر اتفاق

نظر داشته‌اند. در طول تاریخ از زمان آدم علیه السلام تا آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه و آله دینی الهی وجود نداشته است که با این عقاید مخالفت نموده باشد. بلکه اختلاف فقط در انواع عبادات و ظاهر آنها بوده است و همچنین در امور حرام، مباح و اسباب آنها و دیگر مسائلی که الله تعالی آنان را برای پیامبرانش قانون می‌نمود و به آنها امر می‌کرد تا آن را برای مردم بیان دارند، همان مردمی که آن پیامبر را به سوی آنها می‌فرستاد.

مسیحیت نیز دینی الهی بوده است و به سوی ایمان به الله یکتای بدون شریک دعوت می‌داد و این که او نه زاده است و نه زاییده شده است و تأکید می‌نمود که برای الله تعالی رسولان و پیامبرانی وجود دارد که آنها را از بین انسانها برگزیده است و انتخاب نموده است، تا آن که رسالت او را به مردم برسانند و در نتیجه‌ی آن

برای مردم نسبت به الله تعالی حجتی بعد از فرستادن این پیامبران وجود نداشته باشد.

سوالی که واجب است تا شخص از خود بپرسد: آیا مسیحیت بر همان شکلی باقی مانده است که الله تعالی بر بنده و فرستاده‌ی خود عیسی علیه السلام آن را فرستاده است یا خیر؟

برای جواب به این سوال باید با هم واقعیت مسیحیت را در آنچه که امروز وجود دارد را با آنچه که در تورات و انجیل از موسی و عیسی علیهما السلام نقل شده است، بررسی کنیم تا ببینیم که آیا این دینی که وجود دارد، موافق اصل رسالت می‌باشد یا خیر؟ همچنین آیا نصوص نقل شده از این دو رسول عقاید و زندگی امت مسیحیت را در این زمانه تأیید می‌کند؟ آیا در این کتابها زندگی مسیح علیه السلام همان گونه به تصویر کشیده شده است که امروزه کلیساها آن را به تصویر می‌کشند؟ تا

آنجا که آن را به صورت شخصیتی اسطوره‌ای به تصویر می‌کشند که تصدیق آن یا تحقق آن در وجود، برای اذهان غیر ممکن می‌باشد. اولین این عقاید این مورد است:

۱- اعتقاد مسیحیان بر این که مسیح علیه السلام پسر الله تعالی می‌باشد.

این اعتقاد را سخن مسیح علیه السلام تأیید نمی‌کند، بلکه در تورات و انجیل مطالب بسیاری وجود دارد که این با این عقیده تضاد دارد و آن را نقض می‌نماید. به طور مثال در انجیل یوحنا ۱۹ : ۶ آمده است: «و چون رؤسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورده و گفتند: صلیب کن صلیب کن. پیلاتس بدیشان گفت: شما او را گرفته، مصلوبش سازید؛ زیرا که من در او عیبی نیافتم. یهودیان بدو جواب دادند: که ما شریعتی

داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد؛ زیرا خود را پسر خدا ساخته است)^۱. در اول انجیل متی ۱:
۱- نسب مسیح علیه السلام را بیان داشته است و گفته است:
«کتاب نسب نامہ‌ی عیسی مسیح ابن داود بن ابراهیم».
این نسب نامہ دلیلی بر بشر بودن او علیه السلام دارد و با ادعای اله بودن او علیه السلام تناقض دارد.

اگر گفته شود، توصیف پسر خدا به مسیح علیه السلام اطلاق شده است و به همین دلیل ادعا می‌شود که او پسر خداست، می‌گویم. چنین صفتی در کتاب شما به پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است و توسط آن امتهای و شعبه‌هایی از آنها توصیف شده‌اند و مخصوص مسیح علیه السلام نمی‌باشد. برای تأیید این موضوع به طور مثال نگاه شود به: (خروج ۴: ۲۲، مزامیر (مزمور) ۲: ۷،

^۱ - از این مطلب معلوم می‌شود که ادعای پسر خدا بودن در دین یهود سزایش مرگ است. (مترجم)

مطلبی بسیار کوتاه با مسیحیان ۱۱/

و اول تواریخ آیام ۲۲ : ۹، ۱۰، متی ۵ : ۹ و لوقا ۳ : ۳۸، و یوحنا ۱ : ۱۲) این چنین افرادی پیامبران الله تعالی بوده‌اند و هرگز به منزلتی که شما به مسیح علیه السلام داده‌اید، نمی‌رسند.

همان گونه که در انجیل یوحنا ۱ : ۱۲ اصطلاح «پسر خدا» به کسی که به الله ایمان دارد توصیف شده است، آنجا که آمده است: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد».

۲- اعتقاد مسیحیان بر این که مسیح علیه السلام معبود و پرستش شونده‌ای همراه الله تعالی می‌باشد، بلکه آن اقنوم دوم در ثالث کتاب مقدس نزد آنها می‌باشد.

اینجاست که عهد جدید را ورق می‌زنیم تا اساس این اعتقاد را که بنا شده است مشاهده کنیم و از مسیح علیه السلام سخنی در آن یافت نمی‌شود که این اعتقاد سند قرار

داده شود و یا آن که به آن دعوت داده شود؛ بلکه تأکید می‌کنیم که در عهد جدید نصوصی وجود دارد که این اعتقاد را رد می‌نماید و به صراحت و روشنی اعلان می‌کند که هیچ پرستش شونده و معبود بر حقی جز الله تعالی وجود ندارد و مسیح علیه السلام بنده و فرستاده‌ی وی می‌باشد که او را به سوی بنی‌اسرائیل فرستاد و تصدیق کننده‌ی تورات و انجیل بود. این بعضی از آن موارد است که این امر را تأیید می‌کند:

الف - مسیح علیه السلام در انجیل برنابا ۹۴ : ۱ گفته است: «من در مقابل آسمان شهادت می‌دهم و هر کسی که بر روی زمین است را شاهد می‌گیرم که من از آنچه مردم درباره‌ی من می‌گویند که من از بشر بزرگتر می‌باشم، بیزار هستم؛ زیرا من بشری هستم که توسط زنی زاییده شده است و در معرض حکم الله هستم. به مانند بقیه‌ی

مردم زندگی می‌کنم و در معرض بدبختی عمومی هستم»^۱.

ب - لوقا و کلیوپاس به بشر بودن مسیح علیه السلام گواهی داده‌اند و گفته‌اند: «درباره‌ی عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم» یا «این زمانه از امر مسیح که مردی تصدیق کننده از طرف الله در سخنانش و اعمالش بود، چیزی را نمی-شناسم که جاری باشد»^۲. لوقا ۲۴ : ۱۹، نگاه شود به لوقا ۷ : ۱۷ و اعمال رسولان ۲ : ۲۲.

^۱ - انجیل برنابا در آن کتابی که بیان داشتیم وجود ندارد و این عبارت را خودم از عربی به فارسی ترجمه کرده‌ام. (مترجم)

^۲ - عبارت اول در اصل کتاب مقدس است و عبارت دوم همان جمله، ولی از ترجمه‌ی عربی آن می‌باشد. (مترجم)

ج - همچنین سخن مسیح عليه السلام: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده‌ی [توست] بشناسند) یوحنا ۱۷ : ۳.

می‌بینید که مسیح عليه السلام در عبارت اول در پیشگاه آسمان شهادت می‌دهد و تمامی ساکنان زمین را شاهد می‌گیرد، که او از هر توصیفی که او را بالاتر از حد بشریت ببرد، بیزار است؛ بنابراین او کسی نبوده است، مگر یک بشر. در عبارت دوم، دو نفر از معاصرانش گواهی می‌دهند که او مردی بوده است که در سخنان و اعمالش الله تعالی را تصدیق نموده است.

در عبارت سوم گواهی داده است که بزرگترین حقیقت در این دنیا که صاحب خود را به خوشبختی ابدی می‌رساند، همان شناخت الله تعالی به عنوان معبودی حقیقی است و هر چیزی غیر از او باطل می‌باشد و

همچنین می‌رساند که مسیح عليه السلام فرستاده‌ی الله تعالی بوده است.

۳- اعتقاد به این که لاهوت در ناسوت حل شده است. وقتی به تعالیم مسیح عليه السلام می‌نگریم، می‌یابیم که او به این مسأله اشاره‌ای اطلاق گونه نکرده است؛ بلکه عکس آن وجود دارد و او توحید خالصی از هر نوع شرکی را برپا داشته است. شاید آشکارترین دلیل در این باره این سخن مسیح عليه السلام است: «بشنو ای اسرائیل! خداوند، خدای ما، خداوند واحد است» مرقس: ۱۲: ۲۹.

اگر به دلایلی که در قسمت دوم بیان داشتیم بنگرید، خواهید دانست که آیا این دلایل از کتاب مقدس این عقیده را تأیید می‌کند یا با آن تناقض دارد و آن را رد می‌نماید؟

۴- اعتقاد به این الله تعالی از سه اصل تشکیل یافته

است و این عقیده، همان عقیده‌ی تثلیث است.

این اعتقادی است که فقط در دین مسیحیت بین سایر ادیان وجود دارد. آیا کتاب مقدس آن را تأیید می‌کند یا با آن تناقض دارد؟ کسی که منصفانه در آنچه که از مسیح علیه السلام نقل شده است، تأمل نماید، می‌یابد که او علیه السلام اساس دعوتش به سوی توحید و پاک کردن الله تعالی از تشابه به مخلوقات می‌باشد و همچنین جدا کردن مقام الوهیت (معبود بودن) از تمامی آنچه که غیر از الله تعالی وجود داشته و تحقق این امر که مقام عبودیت فقط برای الله تعالی به صورت یکتا وجود دارد...

بازگردید و دوباره به دلایلی که در قسمت دوم و سوم بیان داشتیم، بنگرید، آنچه را که گفتم در آن خواهید یافت، بدون آن که فریب‌کاری و یا پوشاندن امری وجود داشته باشد. این یک طرف و طرف دیگر آن که

مسیحیتی که ادعا می‌کند الله تعالی از سه اصل تشکیل یافته است، انحراف یافته می‌باشد بدین صورت می‌گویند که پدر معبود اول است و پسر معبود دوم می‌باشد و جبرئیل (روح القدس) معبود سوم است.

این صحیح نیست؛ زیرا آنها اعتقاد دارند که روح القدس از پدر و پسر صادر شده است. ممکن نمی‌باشد که این سه اصل از ازل مساوی بوده باشند، در حالی که سومین آنها از دو اصل قبل از خود به وجود آمده باشد. زیرا هر کدام از آنها دارای صفاتی می‌باشند، که آنها را از دیگر اصل‌ها جدا می‌کند و با آن صفات خاص توصیف می‌شوند و همچنین پدر همیشه در مرحله‌ی اول بوده و بعد از او پسر آمده است و روح القدس (جبرئیل) در مرتبه‌ی سوم قرار دارد. آنها هرگز راضی نمی‌شوند که ترتیب این ثالث تغییر کند و روح القدس در ابتدا قرار گیرد و پسر در مرحله‌ی دوم، بلکه حتی چنین امری را

کفر و الحاد می‌دانند، پس چگونه این یکسانی و تساوی
بین آنها وجود داشته است؟

از جهت دوم توصیف نمودن روح به القُدُس دلیلی بر
این عدم مساوات است.

۵- اعتقاد مسیحیان به این که مسیح عليه السلام را یهودیان به
فرمان پیلاطس به صلیب کشیدند و او بر روی
صلیب وفات یافت.

کتاب مقدس این اعتقاد را رد می‌کند و در این کتاب
آمده است که کسی که به صلیب کشیده شود، ملعون
می‌باشد، همان گونه که در سفر تثنیه آمده است: ۲۱:
۲۳ «و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است کرده
باشد و کشته شود و او را به دار کشیده باشی بدنش در
شب بر دار نماند او را البته در همان روز دفن کن زیرا
آن که بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را
که یهوه خدایت تو را به [آن] ملکیت می‌دهد، نجس

نسازي». کمی تفکر نمایید! براساس عبارت آشکار کتابتان چگونه می‌شود معبود شما ملعون باشد؟ همان گونه که در انجیل لوقا ۴: ۳۰-۳۱ آمده است: الله تعالی مسیح عليه السلام را حفظ نمود و او را از ترفند و حيله‌ی يهوديان امان داد و آنها نتوانستند که او به صليب بکشند: «و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله‌ی کوهی که قریه‌ی ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند. ولی از میان ایشان گذشته و برفت» در یوحنا: ۸: ۵۹ آمده است: «آنگاه سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته [و] از هیکل بیرون شد و همچنین برفت). در یوحنا ۱۰: ۴۰ آمده است: «پس دیگر باره خواستند او را بگیرند اما از دستهای ایشان بیرون رفت». این عبارات آشکار و موارد بسیاری دیگر تأکید

می‌کند که الله تعالی مسیح علیه السلام را از ترفند و مکر یهودیان در امان قرار داد.

بلکه عباراتی وجود دارد که یهودیان درباره‌ی شخصیت مسیح علیه السلام مطمئن نبودند، تا آنجا که به شخصی مزدی دادند تا آنان را به سوی وی راهنمایی کند (نگاه شود متی ۲۷ : ۳-۴). همان گونه که مسیح علیه السلام خبر داده است که تمامی مردم بر اتفاقی که در آن شب خواهد افتاد، شک خواهند نمود و گفته است: «همانا همه‌ی شما امشب در من لغزش خورید» مرقس ۱۴ : ۲۷.

پس نهایت مسیح علیه السلام بر روی زمین چه شد؟ الله تعالی او را به سوی خود بالا برد و در کتابی که شما قبول دارید از آن خبر داده است: «همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد» اعمال رسولان ۱ : ۱۲ و همچنین: «زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را

درباره‌ی تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود
برگیرند» متی ۴ : ۶ و لوقا ۴ : ۱۰-۱۱.

ببینیم که کتابی که شما قبول دارید، چگونه حقایق بیان
شده را بیان نموده است:

۱- کسی که بر روی چوب به صلیب کشیده شود، لعنت
شده می‌باشد.

۲- الله تعالی مسیح عليه السلام را حفظ نموده است و او را از
به صلیب کشیده شدن، در امان داشته است.

۳- مسیح عليه السلام خبر داده است که همگی درباره‌ی اتفاقی
که در آن شب افتاد به شک می‌افتند.

۴- الله تعالی او را به سوی آسمان بالا برده است.
در اینجا است که یک سوال از شما می‌پرسم: چه کسی
باعث شده است تا صلیب در مسیحیت چیز مقدسی
باشد؟

آیا غیر از این است که به مسیح علیه السلام همان گونه که می-
گویید در این مسأله آزار رسیده است؟ آیا آن جریمه
شدن نمی‌باشد؟ آیا آن از اسباب و وسایل مرتکب شدن
به جرم نمی‌باشد؟

آیا ندیده‌اید که حادثه‌ی به صلیب کشیده شدن
مسیح علیه السلام دارای اساسی تاریخی و دینی نمی‌باشد که
بتوان به آن استناد کرد؟ پس برای چه به این امر
خودتان را مشغول می‌دارید و برای چه این دلبستگی را
در اعتقاد خودتان قبول می‌کنید؟

اگر این مسائلی که بیان شد، شما را قانع نمی‌کند،
صادقانه به این سوالات جواب دهید:

چه کسی آسمانها و زمین را می‌چرخاند، وقتی
پروردگار آن و خالق آن بر روی چوب به صلیب
کشیده می‌شد؟

چگونه سه روز بقای وجود را تصور می‌کنید در حالی که خدایی نبوده است تا در امر آن تدبیر نماید و استقرار آن را تضمین کند؟

چه کسی این افلاک را تدبیر می‌کند و هر گونه که بخواهد آن را مسخر می‌گرداند؟

چه کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و هر که را بخواهد عزت می‌دهد و هر که را بخواهد ذلیل می‌گرداند؟

چه کسی انسانها و حیوانها را روزی می‌دهد؟ وضعیت وجود چگونه خواهد بود وقتی که پروردگار آن وجود، در قبرش باشد؟

چه کسی او را میرانده است و چه کسی با زندگی دادن به او بر وی منت گذاشته است؟

الله تعالی خیلی بالاتر و بزرگتر از آن چیزی است که درباره‌ی او می‌گویند.

۶- اعتقاد مسیحیان بر این امر که مسیح (علیه السلام) بر روی صلیب وفات یافته است تا فدای بشریت شود و کفاره‌ی گناهان طرفدارانش گردد.

این عقیده جز آن که مخالف عقل و منطق می‌باشد، با قواعد اساسی و عباراتی که در کتابی که شما قبول دارید، بیان شده است، تناقض دارد. این موارد عبارتند از:

۱- پدر بجای فرزند کشته نمی‌شود.

۲- هر کسی با گناه خود می‌میرد.

۳- نفسی که خطا کند همو خواهد مرد.

۴- الله تعالی توبه‌ی توبه‌کنندگان را قبول می‌کند.

اما عبارات آشکاری که این قواعد را در بر دارد:

«پدران به عوض پسران کشته نشوند و نه پسران به

عوض پدران کشته شوند، [و] هر کس برای گناه خود

کشته [می]شود» سفر تثنیه ۲۴ : ۱۶ .

«در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید؛ بلکه هر کس به گناه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی، کند خواهد شد» ارمیاء ۳۱ : ۳۰.

«لیکن شما می‌گویید: چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل گناه پدرش نمی‌باشد. اگر پسر انصاف و عدالت را بجا آورده [و] تمامی فرائض مرا نگاه دارد و به آنها عمل نماید، البته او زنده خواهد ماند هر که گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود. و اگر مرد شریر از همه‌ی گناهانی که ورزیده باشد، بازگشت نماید و جمیع فرائض مرا نگاه داشته [و] انصاف و عدالت را بجا آورد، البته زنده خواهد ماند و نخواهد مُرد. تمامی تقصیرهایی که کرده

باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد) حزقیال ۱۸ :

۱۹-۲۲ .

۷- فریضه‌ی شام ربانی.

هم متی و هم مرقس ماجرای شام ربانی را در خود دارند و آن را به امر مسیح ﷺ باز نگردانده‌اند که آن را عبادتی مستمر و عمل دینی دائمی قرار داده باشد، به این ماجرا در این دو انجیل بازگردید، امر را همین گونه که گفتم خواهید دید.

ولی پولس وقتی که خواست تا این عبادت استمرار یابد به این ماجرا این جمله را نیز افزود: «این را به یادکاری (یاد من) بجا آورید» رساله‌ی اول پولس رسول به قرنتیان ۱۱ : ۲۵.

این اصل مسیحیت و واقعیت آن می‌باشد. همان گونه که دیدید مسیح ﷺ با صلیب کشیدن وفات نیافته است و

دلیل محکمی برای آن وجود نداشته و کمترین اسناد دینی و تاریخی برای آن موجود نمی‌باشد...

کتاب المقدس مسیحیان دارای عبارات آشکاری است که مسیح علیه السلام را عزت داده و با این عقاید اساسی و افکار اصلی که دیانت مسیحیت امروزی بر آن استوار است، تناقض داشته و آنها را رد می‌نماید...

انسان عاقل تکبر نمی‌ورزد و از اشتباه فرار می‌کند. بر شما شایسته است تا یکی از آن گروه عاقل باشید که این واقعه‌ی تلخ را رها کرده‌اند و به خودشان سختی داده تا حق را جستجو نمایند و به دنبال دلیل می‌باشند و برای رسیدن به حقیقت از خود تمایل نشان می‌دهند.

از کتابی که قبول دارید، پا فراتر نمی‌گذارم، در آن مطلبی وجود دارد که تو را به حق راهنمایی می‌کند و راه درست را به شما نشان می‌دهد. آیا در نمازتان نمی‌گویید: «نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید» متی ۶:

۹-۱۰. تا به امروز انتظار می‌کشید در حالی که می‌گویید: «ملکوت تو بیاید». آیا این ملکوت نیامده است؟ اگر هم آمده است و محقق گردیده است، پس چرا هنوز این دعا را می‌نمایید؟ [آیا آمدن او کمی دیر نشده است؟]

این ملکوت آمده است و آمدن رسولی که مسیح علیه السلام به آن بشارت داده است، محقق شده است: «لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس [که عبارت اصلی آن فارقلیط^۱ است] که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را که به شما گفتم [در

^۱ - این کلمه‌ای است که در یونان قدیم استفاده می‌شده است و معنای آن «ستوده‌تر» یا همان «احمد» به زبان عربی می‌باشد ولی امروزه این نام را رحمت معنا می‌کنند. خاطر نشان می‌کنم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارای پنج نام بوده است و نام دوم احمد بوده است. (مترجم)

آخر زمان]^۱ به یاد شما خواهد آورد) یوحنا ۱۴: ۲۶ و مسیح عليه السلام گفته است: «لیکن چون تسلی دهنده (فارقلیط) که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد او بر من شهادت خواهد داد) یوحنا ۱۵: ۲۶. چه کسی به رسالت و پاکی مسیح عليه السلام گواهی داده است و او را از افتراپی که یهود بر او بسته‌اند پاک دانسته است، بجز فرستاده‌ی الله، محمد صلی الله علیه و آله؟

همچنین مسیح عليه السلام گفته است: «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت و تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او، یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد؛ زیرا که از خود تکلم نمی‌کند، بلکه [از] آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت

^۱ - عبارت «در آخر زمان» در فارسی کتاب مقدس وجود ندارد، ولی در کتاب عربی آن موجود است. (مترجم)

و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد؛ زیرا از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد» یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۴. محمد ﷺ همان فارقلیط است که مسیح علیه السلام به آمدن او اشاره نموده است. او همان کسی است که مخلوقات را به حق راهنمایی می‌نماید؛ زیرا او از خودش سخن نمی‌گوید و او از روی هوای نفس خود صحبت نمی‌کند، بلکه سخن او فقط وحیی است که به وی رسیده است.

بشتابید تا از فارقلیط تبعیت کنید! همان کسی که مسیح علیه السلام به سوی او راهنمایی نموده است. این همان فارقلیط است که موسی علیه السلام به او بشارت داده است، همان گونه که در سفر تثئیه ۱۸: ۱۸ آمده است: «نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان، مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت»

برادران بنی اسرائیل همان بنی اسماعیل [فرزند دیگر ابراهیم علیه السلام] می‌باشند و از بین بنی اسماعیل رسولی به غیر از محمد صلی الله علیه و آله نیامده است. او همان کسی است که موسی علیه السلام از خارج شدن او از کوه‌های «فاران» خبر داده است، آنجا که در سفر تثئیه ۳۳ : ۲ می‌گوید: «گفت یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید» و البته که فاران همان مکه مکرمه است. ساکنان «سالع» وقتی او به نزد آنها می‌رود، سرود شادی بر می‌آورند، همان گونه که در اشعیا ۴۲ : ۱۱ آمده است: «و ساکنان «سالع» ترنم نموده از قله‌ی کوهها نعره زنند» سالع نام کوهی است در مدینه منوره همان مکانی که رسالت محمد صلی الله علیه و آله از آنجا نشر یافت. در زیر پاهایش بتها شکسته شد (نگاه شود إشعیا ۴۲ : ۱۷) و رسالت او در روی زمین نشر یافت و بشریت توسط آن خوشبخت گردید [البته جز در

مکانها و زمانهایی که دین اسلام از اصل آن یعنی قرآن و سنت جدا شد^۱ و هزاران نفر از انسانها به او ایمان آوردند، پس شما نیز یکی از آنها باشید تا به خوبختی دنیا و آخرت برسید.

اما چگونه می‌شود از تبعیت کنندگان از وی شد؟ باید آن چیزی در شما تحقق یابد که در صحابه^۱ او تحقق یافت. چیزی بر شما واجب نیست، مگر آن که غسل نمایید و خودتان را پاکیزه سازید و بدنتان را از هر چیز غیر پسندیده‌ای پاک گردانید. سپس شهادت دهید که لا اله الا الله و محمد رسول الله و این باید در حالی باشد که به مقتضای آن دانا باشید و معنای آن را بدانید و آن، این است که انسان اعتقاد داشته باشد که معبود و پرستش شونده‌ی بر حقی غیر از الله وجود

^۱ - صحابه در نزد مسلمانان همان حواریون در نزد مسیحیان می‌باشند. (مترجم)

ندارد و الله تعالى در الوهیت (پرستش شدن) و ربوبیت (آفرینش، تدبیر و پادشاهی) یکتا می باشد و محمد فرستاده ی الله است. در نتیجه ی این اعتقاد، از امر او اطاعت گردد و آنچه را که خبر داده است، تصدیق شود و از آنچه او از آن نهی کرده و دور داشته است، خودداری گردد.

و این که گواهی دهید که عیسی علیه السلام بنده و فرستاده ی و کلمه ی الله تعالى می باشد که آن را در مریم القاء نموده است و او روح و رحمتی از جانب وی می باشد و این که بهشت حق است، آتش جهنم حق است و الله تعالى هر که در قبرها باشد را مبعوث می گرداند. اگر این کارها را انجام دهید از اهل آن خواهید بود و شما از وارثان بهشت فردوس به همراه پیامبران، صدیقان (بسیار راستگويان)، شهداء و صالحین خواهید بود.

اگر خواستید تا به کتابهای دیگری رجوع نمایید که شما را به سوی حق راهنمایی می‌کند و راه مستقیم را به شما نشان می‌دهد، از شما می‌خواهم تا به کتابهایی رجوع کنید که بعضی از کشیشان مسیحی آنها را نوشته‌اند که الله تعالی آنان را به اسلام هدایت نموده است و در آن کتابها دلایلی آمده است که آنها به خاطر آن مسیحیت را ترک کرده‌اند و دین خود را از مسیحیت به اسلام تغییر داده‌اند و همچنین در آنها دلایلی وجود دارد که با آنها مشخص می‌شود که اسلام آخرین دین می‌باشد و دینی جاودان است، این کتابها عبارتند از:

۱- الدین والدولة ، تألیف علی بن ربّ الطبری.

۲- النصيحة الإيمانية فی فضيحة الملة النصرانية، تألیف نصر بن یحیی المتطبب.

۳- محمد فی الكتاب المقدس. به دو زبان عربی و انگلیسی از طرف ریاست المحاکم الشرعیة دولت قطر چاپ شده است.

۴- الإنجیل والصلیب. هر دو تألیف دافید بنجامین کلدانی که اسلام آورد و نام خود را بع عبدالأحد داود تغییر داد.

۵- محمد صلی الله علیه وسلم فی التوراة والإنجیل والقرآن.

۶- الغفران بین الإسلام والمسیحیة. هر دو تألیف ابراهیم خلیل أحمد که کشیشی مسیحی بود و اسم او قبل از اسلام ابراهیم فیلیس بود.

۷- الله واحد أم ثالوث.

۸- المسيح إنسان أم إله. هر دوی آنها تألیف مجدی مرجان.

۹- سر اسلامی. تألیف فؤاد الهاشمی.

۱۰- المنارات الساطعة فى ظلمات الدنيا الحالكة. تأليف المهتدى محمد زكى الدين النجار.

این کتابها ستارگان مبارکی می‌باشند که در آنها حق به جای باطل، هدایت به جای گمراهی پذیرفته شده است. آیا شما دینتان را بهتر از آنها می‌شناسید؟

پس برای چه از خودتان سوال نمی‌کنید که دلایلی که آنها دینشان را تغییر دادند و اعلام نمودند که به سوی اسلام هجرت کرده‌اند، چه می‌باشد؟ همچنین دلایل و برهانهای آنها چه بوده است که آنها را به سوی هدایت و نور راهنمایی نموده است؟

این افراد فقط جماعت مبارکی نبوده‌اند که دینشان را ترک کرده‌اند و اسلام خود را اعلان نموده‌اند، بلکه فقط آنها افرادی از کشیشان مسیحی بوده‌اند که اسلام آورده‌اند و یاد نمودن آنها باعث می‌شود تا از شما طلب راه یافتگی و گواهی دادن صورت گیرد... افراد بسیار

دیگری نیز بوده‌اند که همه روزه آنها را می‌بینیم که به خودشان سختی می‌دهند و هدف خود را اسلام قرار می‌دهند و اعلام می‌کنند که هیچ معبود و پرستش شونده‌ی برحق‌ی جز الله وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده‌ی وی می‌باشد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

نوشته شده در ۱۴۱۴/۶/۲۷ هـ قـ

موافق با ۱۹۹۳/۱۲/۱۰ م

دکتر محمد بن عبد الله السحیم. صندوق پستی ۶۲۴۹
الریاض ۱۱۴۴۲ از انتشارات دار العاصمة الرياض تلفن
۴۹۱۵۱۵۴ - ۴۹۳۳۳۱۸ فاکس ۴۹۱۵۱۵۴.

اگر خطایی در این مطلب وجود داشت خواهش می‌کنم
تا با این ایمیل ارتباط برقرار کنید

kateb@ayna.com [این مشخصات تقریباً ۲۲ سال

پیش داده شده است و ممکن است تغییر یافته باشند].